

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینۀ ایران

نویسنده: ی. د

۰۷ جنوری ۲۰۱۴

پیام موسوی و شادی چپ های سبز

یک. پس از مدت ها، بار دیگر پیامی از میرحسین موسوی در حصر منتشر شده است، که ضمن تأکید بر کذب بودن ادعای امثال مهدی طائب در خصوص تفهیم شدن اتهام اقدام علیه امنیت ملی به خودش و اعلام آمادگی برای حاضر شدن در دادگاه برای دفاع از خود، به سیاق تمامی بیانیه ها و سخنرانی های منتشر شده از وی، حاوی تأکیدی ویژه بر "فقراء"، "پابرهنگان" و "مستضعفان" است و این که بر اندازان حقیقی کسانی اند که از جیب این بی نوایان می دزدند.

دو. موسوی از ابتدای حضورش به عنوان نخست وزیر در جمهوری اسلامی تا به همین امروز، همواره خود را به عنوان مهم ترین چهره جناح چپ کلاسیک جمهوری اسلامی شناسانده است. جناحی که مدافع جهت گیری های سیاسی و به ویژه اقتصادی به نفع آنچه آیت الله خمینی و روحانیون هوادار او برای اجتناب از یکی شدن با بحث چپ مارکسیستی، "مستضعفان" (به جای "طبقه کارگر") نامیدند، است. حواشی مربوط به قانون کار و زمین شهری در دهه شصت، تصویب نشدن برنامه ۵ ساله توسعه تنظیم شده توسط دولت او، با این اتهام که "سوسیالیستی" است و از همه مشهورتر اختلافات آیت الله خامنه ای به عنوان رئیس جمهور وقت در دهه شصت با وی که نهایتاً کار را به دخالت آیت الله خمینی برای انتخاب مجدد موسوی به عنوان نخست وزیر کشانید، همه و همه به نوعی به اختلافات جناح موسوم به "بورژوازی تجاری" به سرکردگی مؤتلفه با جریان موسوم به "خط امامی" ها بر سر آرمان های انقلاب برمی گشت. مسأله محوری این دعوا تعیین و تکلیف با میراث بحث چپ مارکسیستی - که در روزهای اوج این دعوا تقریباً بخش اعظم جریان چپ مارکسیستی سرکوب شده بود- بود: یعنی "طبقه کارگر" (بخوانید "مستضعفان") و "امپریالیسم" (بخوانید "استکبار جهانی").

سه. موسوی بیست سال از صحنه اجرائی کشور کناره گیری کرد و در هر بار انتخابات ریاست جمهوری که اصلاح طلبان (خط امامی های سابق که اینک به لحاظ تفکر اقتصادی راست شده بودند) به سراغش رفتند، با طرح بهانه هائی (نظیر در اختیار داشتن یک شبکه تلویزیونی) از آمدن خودداری کرد. جالب آن که در سال ۸۸ هم که موسوی پس از اعلام کاندیداتوری خاتمی وارد ماجرا شد و حاضر نشد از چهره های شاخص اصلاح طلب به عنوان مشاور و گرداننده ستاد هایش استفاده کند، بسیاری این رفتارهای موسوی را به حساب فاصله گذاری اش با تفکر راست آنها که ۱۶ سال سکان اداره کشور را در دست داشتند، گذاشتند. حتی بعداً روشن شد که مشاورانش هم با تأکید خاص و ویژه ای که او در بیانیه ورود به انتخابات و یا سخنرانی هایش بر "مستضعفان" و "پابرهنگان" و "کارگران" می گذاشت، موافق

نبودند و با کهنه و دهه شصتی خواندن چنین ادبیاتی، نگران رأی آوری از طرف طبقه متوسط بودند؛ اما گویا موسوی بر "خط قرمز بودن" این بحث برایش تأکید کرده است. به این کارنامه بیفزائید امتناع او از امضای سند اولین برنامه پنج ساله توسعه مصوب در جمهوری اسلامی (که در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی اجراء شد و به عنوان اولین گام در پیاده سازی سیاست های "تعدیل ساختاری" در ایران شناخته می شود) که آن را "بسته بانک جهانی برای کشیدن شیرۀ جان کشورهای در حال توسعه" نامید.

چهار. از ابتدای انقلاب به این سو دو گرایش کلی در چپ مارکسیستی ایران قابل رد گیری است:

یکی رویکرد موسوم به "توده ای-اکثریتی" که قائل به بازی در زمین واقعاً موجود جمهوری اسلامی است و تلاشش را مصروف تقویت و تبلیغ بحث چپ کلاسیک درون نظام حاکم می کند و آنجا هم که خبری از حاملان این بحث نباشد، به اصلاح طلبان تن می دهد. این رویکرد قائل به یک به اصطلاح "مارکسیسم چراغ خاموش" است که چندان امیدی به کنشگری طبقه کارگر ندارد (هر چند دغدغه ایشان را دارد) و امیدوار به فشارهای سیاسی- اجتماعی طبقه متوسط از یک سو و جهت گیری دولت به "رفاه اجتماعی" از سوی دیگر است. جریان موسوم به "چپ های سبز" -چپ های مدافع جنبش سبز- در واقع به نوعی (با این تفاوت که نسبت به مسأله دموکراسی و آزادی های اجتماعی حساس ترند) ادامه دهندگان رویکرد مذکور به شمار می آیند.

رویکرد دیگر که آن را "ضد توده ای-اکثریتی" می نامم، هرگز قائل به بازی در زمین واقعاً موجود جمهوری اسلامی نبوده و تلاشش را مصروف تقویت و تبلیغ بحث مارکسیستی و توانمندسازی طبقه کارگر (چه از نظر سازماندهی و چه از نظر تعمیق آگاهی طبقاتی) کرده است. این گروه با اعتقاد به کنش گری طبقه کارگر، انتخابات را همواره محملی دانسته که بیشتر از آن که گشایشی در وضعیت سیاسی و اجتماعی پدید آورد، صحنه تحمق توده ها و بازآرایی طبقاتی در جمهوری اسلامی بوده است. به زعم ایشان طبقه حاکم همواره بورژوازی بوده است و رفت و آمدهای جناحی در هر انتخاباتی، صرفاً نبرد بلوک های قدرت درون بورژوازی است که در آن نفعی برای طبقه کارگر نخواهد بود.

پنج. جنبش سبز به عنوان حرکتی که روز ۲۵ خرداد [جوزا] ۱۳۸۸ تولد خود را اعلام کرد، شکست خورده است و این که ندای "یا حسین، میرحسین" در روز ۱۶ آذر [قوس] یا انتخابات ۹۲ در دانشگاه و خیابان شنیده می شود، دلیلی بر حیات این جنبش نیست. این جنبش مشخصاً به سه دلیل "تغییر گفتمان"، "از دست دادن امکان نمایش قدرت خیابانی" و "کاهش جمعیت باورمندان به آن" شکست خورده است:

• گفتمانش عبارت بود از "اجرای بدون تنازل قانون اساسی"، "دموکراتیزاسیون در معنای وسیع کلمه" و خواست اصلی اش "تجدید انتخابات". مورد آخر که مطلقاً محقق نشد و دست آخر به رضایت دادن به انتخاب شدن روحانی در انتخابات بعدی منجر شد (بخوانید بنفش شدن سبزه ها). از طرفی دو مورد دیگر هم اختصاصی جنبش سبز نبودند (به این معنی که پیش از این جنبش هم از سوی دیگرانی طرح شده بود)، هر چند می توان گفت که به اعتبار این جنبش به طور وسیع تری محل توجه قرار گرفتند. امروز اما گروه ها و سایت های منتسب به این جنبش عمدتاً حامی دولت یازدهم و خواستار رفع حصر از رهبران جنبش اند.

در واقع خواست "دموکراسی حداکثری" که متعاقب آن شعار "جذب حداکثری، دفع حداقلی" هم مطرح شد، امروز تبدیل به یک "دموکراسی حداقلی" شده است که عبارت است از "خواست رفع حصر از رهبران جنبش سبز"، "آزادی زندانیان سبز" و "بازگشت به قدرت اصلاح طلبان". البته ما با این مشکل هم از جانب هواداران جنبش سبز مواجهیم که

تمامی مطالبات گروه های مختلف مردم و حرکت های اجتماعی منتقد وضع موجود را (البته اگر رنگ و بوی چپ و کارگری نداشته باشد) به حساب خود می گذارند (از حضور در مرگ پاشائی تا مشارکت در دیدن فلم کیانوش عیاری)، حال آن که چنین ربط منطقی قابل اثبات نیست. از سوی دیگر این مسأله هم هست که هواداران جنبش، این به اصطلاح "حداقلی شدن دموکراسی" را نه نشانه عقب نشینی از آرمان های اولیه، بلکه به حساب پویائی، انعطاف پذیری و واقع بینی جنبش می گذارند، حال آن که دیگران منتقد، آن را دقیقاً به حساب عقب نشینی می گذارند.

• تسخیر فضای شهری بدون شک یکی از خواسته های هر جنبشی است. در واقع می توان گفت این مقوله به مثابه "تن" جنبش است؛ و جنبشی که این امکان را از دست دهد محکوم است به مجازی شدن. سرکوب، عقب نشینی موقت یا هر اسم دیگری که بر این از دست دادن امکان حضور در خیابان بگذارد، معنایش این است که جنبش مورد نظر قابل دیدن نیست.

• واضح است که از همان شروع جنبش اختلاف نظرهای متعددی میان شرکت کنندگان در آن بود، که البته تا مقطعی از حیات این جنبش علی رغم تفاوت دیدگاه ها، افراد قائل به همزیستی کنار یکدیگر بودند. اما مرحله به مرحله این وضعیت جای خود را به "خودبنیادی طبقه متوسط اصلاح- طلبانه شوونیستی" داد:

تبلور شعارهایی چون "نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران"، "جمهوری ایرانی"، ایده تظاهرات سکوت و غیر خشونت آمیز، عدم تمایل برنامه ریزان راهپیمائی ها به تعیین مسیر در مناطق جنوبی شهر تهران، بی تفاوتی به مناسبت هائی چون "روز کارگر" یا "سال مرگ کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷" و ... از جمله مواردی بود که در روزهای پس از به حصر رفتن رهبران جنبش به سرعت منجر به ناامیدی و قهر گروه هائی از جنبش شد و روز به روز آن را منحصر در همان جریان موسوم به اصلاح طلبان کرد. جالب آن که پیش از به حصر رفتن موسوی، ساز و کاری تعبیه شد که "سایت جرس"، نگاه محدود و غیر متکثر "سایت کلمه" را جبران کند.

نکته مهم از این بحث اما اشاره به این است که بحثی که موسوی خود را نماینده آن می دانست (مستضعفان) تا همین امروز در مجموعه جنبش سبز جز خود او صدای دیگری پیدا نکرد. به عبارت دیگر جنبش سبز اساساً خود را به عنوان نقطه مقابل بحث مستضعفان شناساند. حتی اگر این توهم را داشته باشیم که موسوی یک کمونیست انقلابی بود، بی تردید جنبشی که او رهبرش بود، جنبش طبقه متوسطی بود که هژمونی بحث-اش با "شوونیسم"، "انقلاب رنگی" و البته "لیبرالیسم مترقی" بود. در این خصوص توضیح این نکات مهم است:

• طبقه متوسطی بودن این جنبش به این معنی است که شعارها و مطالبات برجسته شده در آن حول محور منافع این طبقه می چرخید؛ حال ممکن است تعداد قابل توجهی از طبقه کارگر هم در آن بوده باشند، اما این افراد جذب در بحث طبقه متوسط بودند. باز هم دقت کنیم که چنین نتیجه ای گرفته نشود که خواست کارگری مساوی است با معیشت و دستمزد و خواست طبقه متوسط مساوی است با آزادی و دموکراسی. مسأله، همان تفاوت و در ادامه تضاد میان "درک بنیادی" از دموکراسی و آزادی با "درک سطحی" از آن است. کارگران هم خواستار برخورداری از "حق تشکل مستقل"، "حق اعتصاب" و "حق راهپیمائی" هستند، و به دفعات این مطلب را ابراز کردند و بابتش هزینه های سنگین پرداخت کردند، اما آیا آزادی و دموکراسی مورد مطالبه جنبش سبز، چنین مواردی را در بر می گرفت؟

• شوونیسم بی تردید یکی از مهم ترین مصادیق بارز و ضربه-زننده به جنبش سبز بود. زمانی که شعار "جمهوری

ایرانی" و استفاده های نا به جا از شعار های میهنی، نظیر "سرود مرز پر گهر" یا "تقدیس جنگ هشت ساله" (هر چند با ادبیاتی خلاف ادبیات تبلیغی صدا و سیما)، گروه های بسیاری از "فعالان جنبش ملی آذربایجان" تا "فعالان کرد" و "عرب" را نسبت به این جنبش بدبین کرد و حتی به مقابله به مثل وادار کرد.

• و اما مترقی بودن لیبرالیسم این جنبش صرفاً اشاره به برجستگی مفهوم "شهروندی" دارد که تجلی آن را می شد در مواردی نظیر تأکید بر "اصل ۲۷" قانون اساسی (حق راهپیمایی مسالمت آمیز) مشاهده کرد.

شش. چپ های سبز این روزها ممکن است با دیدن پیام موسوی گل از گل شان شکفته باشد که "دیدید انتخاب ما درست بود، او همچنان بر آرمان مستضعفان ایستاده است!"؛ اما پرسش اینجاست که ساختارها چه می شوند؟ موسوی به عنوان یک فرد نسبتاً کاریزماتیک و غیرسازشگر در مقام رهبر یک جنبش نتوانست به بحث آن شکل دهد. امروز نبود او از بودنش برای اصلاح طلبان و هواداران جنبش سبز پُر فایده تر است، چرا که با بحث "رفع حصر" می شود کلی پُر رادیکالیسم و دموکراتیسم داد. آنچه اما همچنان باید مغفول بماند خواست عدالت و برابری است. موسوی و کروی برای جنبش سبز واقعاً موجود، مصداق این بیت اند که:

زنده اش موی دماغه ----- مرده اش چشم و چراغه

این مهم را می شود از موقعی که او در پیامی به کتاب "گزارش یک آدم ربائی" اشاره کرد، فهمید: در حالی که او در بیانی استعاری سعی داشت به هوادارانش بگوید که "مرا ربودند و چه شد آن شعار موسوی دستگیر بشه، ایران قیامت میشه؟!"، اما در کمال کمدی- تراژدی، هواداران طی یک حرکت رادیکال (!) اقدام به خرید کتاب (تا درجه نایاب شدن آن) و لایک کردن پاراگراف-های جذاب آن در فیس بوک کردند. در واقع ماجرا تبدیل به یک جور celebrity شد!

هفت. چپ های سبز احتمالاً از سر داشتن دغدغه عدالت و دموکراسی در این جنبش شرکت کردند، اما سوال اینجاست: آیا چپ مجاز است مادامی که خود از قدرت هم سنگ با طبقه متوسط برخوردار نیست - اعم از این که حزب فراگیر و قدرتمند در داخل کشور ندارد یا با طبقه کارگری پراکنده، غیر متشکل و بی بهره از آگاهی طبقاتی درخور روبه روست- به مقوله ائتلاف طبقاتی بیندیشد؟

آیا دقیقاً به خاطر همین ضعف چپ، چپ های سبز تبدیل به طفیلی جنبش سبز نشدند؟ آیا صحبت طبقه متوسط ایشان را مصرف نکرد؟

آیا به سبب این ائتلاف زود هنگام، تقویت بحث چپ و توانمندسازی طبقه کارگر فدای بالندگی طبقه متوسط نشد؟ تراژدی موسوی در جنبش سبز نشان می دهد که ساختارها بسیار قدرتمندتر از افرادند، لذا شادی کردن از بابت تفاخر به انتخاب کردن درست یک شخص، چیزی نیست جز لذت خرده بورژوازیانه از یک موفقیت فردی. پیام موسوی بیش از هر چیز باید یادآور شکست های یک جنبش و ناتوانی رهبری فردی در پیش برد یک حرکت باشد.

<http://www.processgroup.org!##/>-های-سبز-//ca57/BF0A3DC6-A4AC-4270-8076e4-CB73290B80